

به نام خدا

«دولت اسلامی شام و عراق»: اقلیمی تازه یا جدالی محتمل؟

سید علی موجانی^۱

چند ماهی است که با توجه به دامنه مطالعات و تحقیقات درباره عراق معاصر، موضوع «داعش^۲» و نحوه ورود و حضور این جنبش در محیط مشترک عراق و شام، ذهن کارشناسان و پژوهشگران را به خود مشغول کرده است. پرسش بنیادین این است که: جنبش «داعش» چه جناح فکری-سیاسی، یا چه جریان اجتماعی را در فضای خاورمیانه نمایندگی می‌کند؟ خاستگاه آنان چه بوده و مقصودشان چیست؟

تحلیلگران حوزه رسانه و نیز حتی برخی از صاحب نظران مراکز مطالعاتی، دست کم طی یکسال اخیر، در پاسخ، بیشتر بر خاستگاه تکفیری و سلفی این گروه اشاره کرده‌اند. جنایات «داعش» در محیط منطقه، یعنی عراق و سوریه، همانندی‌های قابل ملاحظه‌ای با القاعده داشته است.^۳ مواضع «داعش» در گفتار و کردار^۴، مؤید این فرض است که آنها نیز همچون جریانات تکفیری-سلفی نوعی نگرش ایدئولوژیک، خاصه در زمینه «خلافت» را طرح نموده‌اند. شاید همین وجه خطابی یا نمادی «داعش» سبب گردیده است حتی تیزبینان نیز در ملاحظه عمیق مفاهیم، نحوه عمل و اقدام این گروه و نیز ارتباط فضای کنونی با دورانی نه چندان دور از تاریخ، به ورطه خطا فرو افتند. خلافت مورد اشاره آنها در تعیین «اقلیم مشترک» بیشتر یک مفهوم سرزمینی و در بردارنده وجوهی از عناصر قومی و ملی است، در حالیکه القاعده برای قلمرو جهاد مرزبندی نمی‌نماید. اگرچه موارد خاصی از رفتار این گروه، که با تصور ما ناسازگار به نظر می‌رسد، اندک است، اما براساس همان سنت جاری بی‌توجهی و بی‌اعتنائی به همه جوانب و در نظر نگرفتن همه مفروضات، باور رایج، یعنی انتساب این گروه

۱. پژوهشگر و از جمله مولفان «فرهنگ رجال عراق و خاندانهای معاصر»، تهران: انتشارات عظام ۱۳۹۲.

۲. دولت اسلامی عراق و شام.

۳. به رغم ظاهر این فرض، بررسی برخی مستندات تصویری از جمله فیلم قتل عام اخیر ۲۷ سرباز عراقی که به صورت وسیع از طریق تلفنهای شخصی در عراق یا شبکه های اجتماعی قابل رویت است، نکات قابل ملاحظه ای از تمایزات در عمل این گروه با القاعده را آشکار می‌کند. به عنوان مثال: القاعده اسیران خود را مُشْرک تصور نموده و به نحو فجیعی آنها را ذبح می‌کند، در حالیکه براساس فیلم مورد اشاره، داعش قبل از تیراندازی از پشت سر به این افراد که بر زمین نشانده شده و دستانشان از پشت بسته شده، به مصاحبه و گفتگو در باب چرایی همکاری سربازان با دولت نوری المالکی مبادرت ورزیده و سپس همچون اعدام های دسته جمعی دوران صدام از پشت سر به یکایک آنها با اسلحه کمری شلیک می‌شود.

۴. داعش در بیشتر اطلاعیه‌ها یا اعلام مواضع، نیز در به‌کارگیری از نمادهای ظاهری چون رنگ سیاه، از عبارات دینی بهره جسته و چنین به نظر رسیده است که این جریان از همان آبشخور فکری القاعده بهره‌مند شده، بنابراین گاه در سطح بخش مکمل یا پیوسته به جریان القاعده طبقه‌بندی شده‌اند.

به ناصبی ها، سلفی ها و تکفیری ها، موضوع را چنانکه باید، روشن نمی کند و بسیار ساده و دم دستی به نظر می رسد. حال آنکه ما برای بقای خویش در محیط پُرخطر خاورمیانه می باید هشیارتر باشیم و پاسخی برای پرسشهایی از این دست را بیابیم:

- چرا به رغم فتوای ایمن الظواهری مبنی بر ضرورت بازگشت «مجاهدان عراقی دولت اسلامی شام و عراق» به داخل مرزهای عراق و انفکاک میان دو شاخه عراقی - سوری، «داعش» با انتشار بیانیه هایی اجرای این قبیل فتاوی را مجاز نشمرد و از عمل بدان سرباز زد؟
- ریشه حوادث چند ماه اخیر، یعنی جدال «داعش» و جبهه «النصره»، که سقوط مناطق متعددی از نواحی تحت حاکمیت معارضین سوری به دنبال آورد، در کجا بود؟
- چرا وقتی به رغم تظاهرات متوالی عشایر در مناطق الانبار و الرمادی در محیط سنی نشین عراق علیه دولت نوری المالکی تا قبل از تصرف این مناطق توسط «داعش»، و سپس تصمیم دولت مرکزی در سرکوب «داعش»، عشایر سنی آن نواحی که گاه باورهایی نزدیک به سلفیان را دارند، به حمایت از ارتش مالکی، با نیروی «داعش» درگیر شدند؟
- و...

به نظر می رسد که در داوری ها و سنجش های رایج پیرامون خاستگاه داعش باید اندکی درنگ کرد و به مطالعه و تفکر بیشتر درباره آن پرداخت. فراموش نمی توان داشت که تا قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در افغانستان دو جنس متفاوت وجود داشتند: القاعده و طالبان، و آنچه آنها را در یک صف مشترک قرار داد جنگ ائتلاف به رهبری آمریکا و متحدانش بود. طالبان در افغانستان قبل از سال ۲۰۰۱، دولتی بشمار می آمد که قلمرو خود را در جغرافیای آن کشور تعریف می نمود، حال آنکه القاعده عرب تبارانی بودند که در آن مقطع «ارض جهاد» را افغانستان و پیرامونش می دانستند، همین تنازع کنونی میان داعش و جبهه النصره، با شواهدی محدودتر در آن زمان نیز وجود داشت: طالبها تمایل داشتند قواعد بین الملل را به عنوان یک حاکمیت مورد توجه قرار دهند، سفیر در سازمان ملل یا پذیرش نمایندگیهای سیاسی در افغانستان را نفی نمی نمودند، در ماجرای تلخ تعرض به سرکنسولگری ج ۱۱ در مزارشریف، چه در سطح مذاکراتی و چه رسانه ای تاکید داشتند که در انجام آن رخداد عنصری خارج از کنترل «خلافت اسلامی افغانستان» ذی نقش بوده اند. در حقیقت کارشناسان بر خلاف افکار عمومی در همان زمان نیز تاکید داشتند که باید تفاوتهایی را در میان این دو تفکر قائل شد. حادثه ۱۱ سپتامبر و تبعات وحشتناک بعدی آن اجازه نداد تا در طبقه بندی این دو گرایش بظاهر متحد، سطح بندی جدی صورت پذیرد. بنابراین دانش عمومی ما از لایه های این دست از جریانات افراطی کامل

نیست و حوادث بعدی چون مسائل عراق نیز اجازه نداد تا مراکز تحقیقاتی عمیقا و مستمر به بررسی موضوع بپردازند. به همان میزان که شناخت ما نقصان داشت و یا در خطا ره می پیمود، این جریانها نیز در مسیر تکاملی و فضای متنوع عمل خود از مناطق خاورمیانه تا جنوب شرق آسیا یا شمال صحرای بزرگ آفریقا، بسته به ویژگیهای محیطی تحول یافته و اقتباساتی را کسب می نمودند که عملا بر سطح گمراهی ناظرین می افزود. از این رو آیا نمی توان گفت: «داعش» همان جنبش سلفی القاعده نیست و حتی القاعده و شاخه‌های گوناگون، «داعش» را در شرایط کنونی، رقیب جدی خود می دانند؟

با این همه، چنان که اشاره شد، «داعش» توانسته است با استفاده از احساسات و ظرفیت‌هایی که القاعده پس از حوادث سال ۲۰۰۱م پدید آورد، مانند نمادها، عبارات، کلمات و بیانیه‌ها، به اهدافی که هنوز به طور کامل برای ناظرین واضح نیست، دست یابد. رفتار آن در همراهی با معارضة مسلح سوریه، خاصه جریانهای جهادی، نیز رویگردانی و درگیر شدن با آنها مصادیق بارز همین نوع از ابهامات است.

«داعش» حدود یک سال است که پا به صحنه سیاسی بحران سوریه و منطقه نهاده است. نخستین انگشت اتهام نسبت به «داعش» و اهداف آن، را برخی از جریانات معارضة سوری متوجه ایشان کردند. بنابر ارزیابی آنها، «داعش مسیر معارضة سوری را در مواردی به بیراهه کشانده و بر دامنه اختلافات درونی افزوده است». شادترین نمونه از این دست تحلیل‌ها آن بود که «داعش» را دست پرورده حکومت سوریه معرفی نمود. روند حوادث یک سال اخیر در جریان تحولات سوریه، دست کم این نکته را ثابت کرده که با ورود «داعش» به صحنه جدال با دولت بشار اسد، تصویر معارضة متکثر سوری بیش از گذشته مخدوش شده است. تسویه حساب‌های خشن و خونباری در درون جریان معارضة روی داد که در برخی موارد، نقش «داعش» را در آن، بسیار پُررنگ و برجسته کرده است. در آخرین نمونه از این گونه تسویه حساب‌ها، طی کمتر از چند روز گذشته، «خالد السوری» رهبر شاخه «احرار شام» با عملیات مستقیم انتحاری جنبش «داعش»، به صورت هدفمند از میان برداشته شد. خالد السوری طی ماه‌های اخیر عملاً جریان القاعده در شام را رهبری و نمایندگی می کرد و عملیات ترور او، آن هم در مقر تحت حفاظت خویش، حاکی از اختلافی بزرگ و عمیق، توأم با برنامه ریزی دقیق اجرایی تامل برانگیزی است.

دو ماه و نیم پیش یکی از محققان عراقی همکار ما در پروژه تهیه فرهنگ رجال و خاندان‌های معاصر عراق که خود در منطقه سنی نشین عراق سکنی دارد تصویری از تناقضات موجود در رفتار جریان‌های منتسب به داعش را تبیین نمود. او در آن هنگام معتقد بود که «ابراهیم عبدالرحمن البدری که شخصی شافعی مذهب و به لحاظ نسب از اجداد و خاندان بدری سامراء، خود را به امام هادی(ع) منتسب می کند رهبری جنبش

«داعش» را برعهده گرفته است. فلذا از همین جهت است که همو و هم «ابوبکر بغدادی^۵» از عبارت «الحسینی القریشی» نیز در صدور بیانیه‌ها استفاده نموده اند. ایشان اطلاع داشت که «البدری» در یکی از مساجد سامراء خطیب و امام بوده است. او یک دوره آموزشی را نیز در الأزهر مصر پشت سر گذاشته و برای مدتی نیز با برخی از شاخه‌های فکری اخوان در مصر و اردن ارتباط داشته است. برخی از افراد خانواده وی در دوران صدام جزو کارگزاران میانی در منطقه سامراء و تکریت بوده‌اند. البدری علاوه بر تحصیلات حوزوی از دانشکده فقه نیز مدرکی را کسب نموده بوده است.»

قریب به دو هفته گذشته برای نخستین بار با منبع خبرگزاری «العربیه» وابسته به عربستان سعودی اطلاعات اولیه در رابطه با شبکه رهبری «داعش» انتشار یافت. خبر حکایت از آن داشت که یک مقام امنیتی عراق این اطلاعات را صرفاً در اختیار العربیه قرار داده است(!). بنابراین این اطلاعات نه تنها ابراهیم عبدالرحمن البدری به عنوان رهبر جریان «ارتش اهل سنت عراق» و سپس موسس «داعش» معرفی و شناخته شد، بلکه ۵ عضو دیگر جریان رهبری این گروه نیز معرفی گردیدند. از میان این فهرست شش نفره، چهار نفر از آنها دارای سابقه همکاری با ارتش عراق و حزب بعث در دوران صدام حسین بوده‌اند و اطلاع افزون تر درباره البدری آن بود که اشاره داشت وی مدتی را نیز در همکاری با شبکه القاعده عراق گذرانده است. فصل مشترک دیگر در بین اکثریت این فهرست آن بود که عموم آنها پس از اشغال عراق توسط مقامات آمریکایی دستگیر و مدتی را در زندان گذرانده‌اند. اما سپس همه آنها یا آزاد شده و یا فرار کرده‌اند.

در تصور عمومی ما و از بررسی حوادث یک دهه اخیر در عراق، موضوع اشارات و احتمالاتی از همکاری میان رژیم صدام با القاعده تا شواهدی مبنی بر انتقال خودروهای تجهیز شده به مواد انفجاری از طریق مرز سوریه به داخل عراق توسط جریان‌های پیوسته به القاعده و بازماندگان حزب بعث به گوش رسیده است. برخی از تحلیلگران غربی، به دو موضوع همکاری میان شبکه القاعده با صدام و نیز برنامه هسته ای عراق، به عنوان ضرورت‌هایی برای براندازی رژیم صدام قبل از سال ۲۰۰۳م اشاره کرده بودند و عملاً همین دو بهانه زمینه انجام عملیات نیروی‌های ائتلاف علیه عراق را به دنبال داشت. با سقوط صدام حسین و آغاز روند «بعثی زدایی» در عراق لطمات جبران‌ناپذیری به جریانات متمایل به رژیم گذشته وارد شد.

از همان آغاز برخی از عناصر پاکسازی شده از ارتش عراق و به ویژه بعثی‌های صاحب قدرت روند مبارزه سیاسی را با تسهیل گسترش ناامنی و ایجاد پرونده‌های امنیتی آغاز نمودند. عملیات «ابومصعب الزرقاوی» در عراق و دهشت افکنی القاعده در مقاطعی با انتخاب اهداف هوشمند و حذف رهبران سیاسی، اجتماعی و مذهبی

۵. ابوبکر بغدادی نام اولیه البدری در شرایطی که هنوز هویتش آشکار نشده بود، است.

توأم می‌گردید. برخلاف سنت رایج القاعده که می‌کوشید با انجام عملیات تروریستی در سطحی وسیع و با تلفات بالا رعب و ترس را در جامعه تزریق نموده و ضعف و ناکارآمدی سیستم حاکم را به نمایش گذارد، عملیاتِ بعثی‌ها که گاه با پوشش القاعده و یا پذیرش مسئولیت توسط آن و گاه بدون پذیرش هرگونه مسئولیتی از سوی هیچ‌جانبی انجام می‌شد، عملیاتی هدفمند و موردی بوده و هست. عموم گزارش‌های به دست آمده و تحلیل‌های رایج نشان از آن دارد که بعثی‌ها توانسته بودند از ۲۰۰۳م به بعد با نفوذ در لایه‌های مختلف القاعده به نوعی از شگردها و نتایج عملیات آنها در مسیری که به صورت عمومی تضعیف دولت مرکزی را بدنبال داشت، بهره‌برداری کنند. بنابراین دور از انتظار نیست اگر گفته شود که جریان بعث در عراق توانست در ارتباط با سرپل‌های مشترک خود در سوریه روند بی‌ثباتی عراق را در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱م مدیریت نماید. اینجا سخن از آن نیست که القاعده بود که به استخدام اهداف بعثی‌ها درآمد یا بعثی‌ها بودند که در استخدام القاعده تجارب و روش‌های خود را به این جریان منتقل نموده و با نفوذ در آن توانستند اهداف عملیاتی و جهت‌گیری‌های اقدامات نظامی این گروه را سمت و سوی دلخواه بخشند.

با یادآوری این گذشته و با اشاره به تناقضات موجود در حوادث یک سال اخیر سوریه دور از ذهن نیست که بخشی از نظام بعثی مشترک عراقی-سوری، که بی‌ثبات‌سازی عراق را در دوران اشغال آن کشور و حتی تاکنون دنبال می‌کرده‌اند، توانسته باشند با همکاری و بهره‌برداری از همان ظرفیت‌ها، نمادها و ادبیات جنبش «داعش» را با لباس باورهای اسلامی پی‌ریزی کنند؛ جنبشی که به لحاظ شمول در کلیت قلمروی شام و عراق به نوعی یادآور خاطره ظهور اندیشه قومی بعثی در قرن گذشته است. اندیشه‌ای که از امتزاج دو عنصر عراقی-سوری متولد شد و به رغم اختلاف دیدگاه گسترده خود در مفهوم «قومی‌سازی» مسائل دنیای عرب بینهایت مؤثر بود. به لحاظ تئوریک، این مفهوم در فضایی که ترکیه از «ادبیات بازگشت به دوران ترک‌گرایی عهد عثمانی» یاد می‌کند و نیز در محیطی که مقولاتی چون «مکتب ایرانی» و غیره انتشار می‌یافت، قابل بررسی عمیق و ارزیابی است. قوم‌گرایی در دنیای عرب طی قرن گذشته کنشی بود در کنار پان‌ترکیسم و پان‌ایرانیسم برخاسته از احساسات ناسیونالیستی درون منطقه که با جهت‌دهی مراکز مطالعات ترکی، ایرانی و عربی غربی تجلی یافته بود. باورها و ادبیات رایج دهه‌های شصت و هفتاد قرن گذشته میلادی سبب شد احساسات مورد اشاره حتی در مقاطعی شکل شوونیستی به خود پیدا کرده و تفکر «بعث عربی» توانست پاسخ دنیای عرب به این یکی از این‌گنش‌ها باشد. تفکری که برای خود اقلیمی می‌جست که در عمل از قلمرو اتوپیایی جنبش کنونی «داعش» دور نیست.

در بحران سوریه به نظر می‌رسد که چند فاز مختلف تاکنون نهایی شده و بحران به صورت هدایت شده از سوی بازیگرانی موثر در حال گذار است. جریان معارضة به سه دلیل اختلاف سلیقه، تأثیرپذیری از رویکردهای سیاسی متنوع قدرت‌های جهانی و فقدان تجارب تمرین سیاست ورزی دچار آشفتگی و به هم ریختگی گردیده است. شبکه تکفیری‌ها و سلفی‌ها به رهبری القاعده نیز به جهت نبود رهبری کاریزماتیک عملیاتی و چند شعبه بودن رهبران آن، تنوع فرهنگی - ملیتی متنوع آن که با حضور جهادیست‌های قفقازی، لیبیایی، یمنی و سعودی و ... شکل گرفت، نیز نتوانست موقعیت پیشرو را به دست آورد. دو شاخه عملیاتی ارتش آزاد و شبکه‌های القاعده از حدود یک سال و نیم پیش یعنی تقریباً زمان تولد سلول‌های «داعش» با یکدیگر درگیر شدند و همین عامل نیز سبب شد که به رغم ضعف جدی ارتش سوریه و با توجه به پیشروی‌های محیرالعقول معارضة قدرت ساماندهی مدیریت سیاسی جریان معارضة از درون به چالش گرفته شود.

مقارن همین بازه زمانی دو عنصر قدرتمند دیگر نیز در جبهه مقابل وارد شدند که توانستند با تأثیر کارساز خود چرخه حوادث را معکوس نمایند. این دو یعنی، یکی نیروی مقاومت حزب الله و دیگری گروه‌های آموزش دیده قوای وطنی از میان علویان و طرفداران بشار اسد در مواجهه با بی ثباتی و تجزیه سوریه عمل کردند. نبردهای متعددی میان طرفین رخ داد و سرانجام طی هفته‌های اخیر عملاً عموم بخش‌های تحت حاکمیت جریان معارضة از کنترل آنها خارج گردید. مذاکرات انسداد یافته سیاسی با ابتکار ژنو ۲ دوباره شکل گرفت و عملاً به نظر رسید که راهکاری برای خروج از بحران قابل حصول است. بدیهی بود که در این شرایط «دولت بشار اسد» با اتکاء به نیروهای آموزش دیده سوری و حزب الله و با باقی‌مانده سرمایه پیشین خود یعنی بخش‌های دست نخورده ارتش در فضای مذاکراتی پس از ژنو ۲ دیگر نه تنها در موضع ضعف نبود بلکه عملاً مجدداً توانسته بود موقعیت خود را به عنوان حکومت سوریه نزد افکار عمومی جامعه جهانی - و حتی آنهایی که کمر به اسقاطش بسته بودند - اثبات و احراز نماید. اگر روند مذاکرات ژنو ۲ به سمتی گرایش می‌یافت که طرفین می‌توانستند در یک دوره مشخص و نسبتاً میان مدت مشکلات فی مابین خود را حل و فصل نمایند، به صورت طبیعی، موضوع بحران کنونی سوریه شکلی تازه را به خود می‌گرفت و امید می‌رفت مسیر تفاهم ملی هموار شود. غریبه‌ها و گردانندگان نشست، ریشه شکست مذاکرات ژنو ۲ را در عدم حسن نیت هیئت سوری بیان نمودند. اگر این تحلیل آنها را به عنوان یک مفروض مورد توجه قرار دهیم، چه بسا به نظر رسد که بخش‌هایی از درون حکومت سوریه با توجه به ثبات نسبی و چشم‌انداز ناشی از موفقیت‌های صحنه نظامی موقعیت خود را برتر و ادامه روند گفتگو و حتی تخاصم را بی‌فایده می‌دانسته‌اند. برپایه این منطق و از نظر این تفکر، که به نظر می‌رسد بخش‌هایی از بازمانده‌های حزب بعث سوریه نیز در میانشان جای یافته‌اند، در شرایط فعلی؛ بایستی در جبهه حکومت سوریه، عناصر تأثیرگذاری که طی یک سال اخیر توانستند کفه ترازو را به سمت دیگر سوق

دهند، بلااثر شوند. این وزنه‌های مؤثر در حقیقت همان جنبش حزب الله و نیز قوای آموزش دیده طرفدار بشار اسد هستند که می‌توانند در پس هر توافقی با توجه به نقش و قهرمانی بکارگرفته در تغییر روند معادله غربی نگاشته شده درباره سوریه، سهم سیاسی خود را نیز تقاضا دارند. به تعبیری آنها با توجه به هزینه‌هایی که در جریان دفاع از تمامیت ارضی سوریه پرداختند، باید در ساختار نظام سیاسی سنتی حزب بعث سوریه تحولی را ایجاد کنند. تحولی که دیگر اجازه ندهد جریانهای افراطی بعثی، همچون حوادث سالهای اخیر عراق به ماجراجویی بپردازند. از اینجاست که به باور نگارنده این فرض قوت می‌گیرد که رویکرد و جهت‌گیری «داعش» شکلی تازه یافته است. شکلی که می‌تواند به معنای نقاب برافکندن یا چهره عوض نمودن آنان باشد. در حقیقت از هفته گذشته مطالعه سایت‌ها و مطالب خبری منعکس‌کننده اخبار قلمرو «دولت اسلامی شام و عراق» از ضرورت خروج نیروهای «داعش» به سمت داخل سوریه و استقرار در حسکه و رقه سخن به میان آورده‌اند. به تعبیر آنها امروز نبرد قطعی در جبهه مقابل با جریانی است که آنها آن را «حالش»^۶ نام نهاده‌اند. در اخبار این سایت‌ها بروز جنگ قطعی برای فتح دمشق و از میان بردن «حالش» به عنوان هدفی در آینده نزدیک معرفی شده است. این اخبار در کنار تحکاتی که در مناطق مرزی اردن و سوریه خبری می‌گردد، حائز کمال اهمیت است. «داعش» برخلاف جنبشهای سلفی و تکفیری منتسب به القاعده، به مفهوم هویت عراقی - شامی توجه نشان داده است، مقوله ای که در قیاس با باور مبارزان سلفی یا تکفیری، از همسانی برخوردار نیست. مطالعه رفتار این جنبش که توسط طبقات غیر شهری و تا حدی جوامع کشاورزی حمایت می‌شوند، موید این نکته است که پدیده ای جدید، اما برگرفته از نتایج تجارب تاریخی این منطقه و در آمیختگی مبهم با مفاهیم سلفی ها در حال ظهور است. برای نگارنده، صرف این پدیده تا وقتی نگران کننده نیست که سیاستی خاص باشد که توسط گروهی بعثی سرخورده و فرصت طلب سازمان یافته باشد، چرا که در این فرض به رغم تاثیرات نامیمون و دهشتناک انسانی آن، بازه زمانی برای عرض اندام جریان «اقلیم سازی» محدود به دامنه عمل چنین سلول رهبری شده و پرنانزی باز و بسته خواهد شد. اما، اگر بر خلاف این فرض، بپنداریم بذر این تفکر در نوزایی اندیشه بعثی و امتزاجش در محیط تکفیری منطقه رشد نموده باشد، باید بیش از گذشته یعنی زمان ظهور حزب بعث سوریه و عراق، نگران بود، زیرا در آن وضعیت فرهنگی بازتولید خواهد شد که دامنه اجتماعی آن همچنانکه در عهد صدامیان نمود یافت، به قشری خاص چه از منظر دینی و چه قومی یا مذهبی محدود نگردیده و چه بسا تمام دستاوردهای نوپای حاصل از سقوط نظام بعث را در منطقه متلاشی سازد.

۶. حزب الله لبنان و شام.

در واقع یک پیش بینی می تواند این باشد که روند بازی سوریه شکلی تازه یافته و بیم از آن می رود که بازتولید تفکر بعثی نه تنها فضایی نامتعادل و بی ثبات را در سوریه ایجاد کند، بلکه به دلیل پیوستگی در عراق و با توجه به انتخابات آتی آن کشور بحران سوریه به مرزهای شرقی و درون محیط عراق نیز منتقل گردد.

عوامل متعدد دیگری نیز وجود دارد که به نظر می رسد که تأثیر آنها در مسیر تحولات را نباید از دیده دور نگاه داشت. روسیه به عنوان یکی از جهات مؤثر در بحران سوریه با توجه به حوادث اوکراین ناچار به بازنگری در برخی از سیاست های خود و روندهای تقابلی لاقابل با بخشی از غرب، به ویژه با توجه به شرایط اوکراین است. صدور قطعنامه کمک به مردم سوریه با موافقت روسیه طی هفته اخیر و تأکید بانیان این قطعنامه بر مسئول دانستن تلویحی دولت سوریه حائز اهمیت و توجه ناظران می تواند باشد. به نظر می رسد که قدرتهای بزرگ غربی می پندارند، ایران نیز به عنوان بازیگر مهم دیگر، در مسیر مذاکرات شش ماهه با ۱+۵ به جهت ملاحظات ملی از قدرت اقدام مؤثر و در تقابل با روندهای پیش رو نسبت به گذشته کمتر برخوردار باشد. حزب الله هم به عنوان ضلع سوم این مثلث با توجه به حوادث اخیر در لبنان یعنی شکل گیری توافق برای دولت جدید و فضای مساعد غیرقابل باور - که حتی سخن از ریاست جمهوری میشل عون دارد - بایستی در تصمیم به هرگونه اقدام، الزامات محیط به ظاهر همبسته و همدل کنونی لبنان را بیش از گذشته مراعات نماید. بنابراین در ارزیابی بازی سازان این پروژ، روند حوادث نشان داده که از حاشیه مانور هر سه اضلاع کاسته شده است. پیامی خطرناک که سبب می شود آنها در روند بازی تسریعی ایجاد کنند و در نتیجه فجایع عظیم انسانی بروز یابد.

موضوع جانشینی اسد و انتقال قدرت در درون حزب بعث نیز از سوی غربیها به عنوان یکی از راههای برون رفت بحران سوریه مطرح شده و می شود که ابتدا با طرح موضوع واگذاری قدرت به فاروق الشرع مطرح شد. لذا دور از ذهن نخواهد بود که بازی سازان معرکه سوریه طی سه سال اخیر، بکوشند با ابزار «داعش» و باز سازی جریان بعثی در نگاره ای تازه، محیط منطقه ای به وسعت عراق و شام را دستخوش تلاطماتی پُرخطر سازند. برای نگارنده که چند سالی است موضوع هویت درون منطقه ای و تبار شناسی شخصیتهای تاثیر گذار در ساخت دنیای پیرامون ما، موضوع بوده است، این نکات را مسائلی می داند که هر ناظری را به اندیشه دوباره برای کمک به عدم تحقق اقدامات فاقد درایت متغیرهای این معادله می خواند.